

پیوند تربیت و سیاست در اندیشه‌های سیاسی یونان باستان

دکتر علی‌علی حسینی^۱، فهیمه قائمی^۲

چکیده

این نوشتار درصدد است تا تصویری از مفهوم و جایگاه تربیت به عنوان مهمترین عامل پیوند فلسفه‌ی سیاسی با مسائل اجتماعی در غرب، در یونان باستان ارائه دهد. موضوع تربیت یا پایدیا به معنای شکل بخشی به سیرت انسان یونانی به عنوان شالوده‌ای برای بررسی تمامی تاریخ یونان باستان است. تمامی دوره‌های اندیشگی یونان باستان تربیت را مورد توجه قرار داده‌اند از هومر و هزیود، سوفسطائیان، سه فیلسوف بزرگ یونان سقراط، افلاطون و ارسطو و مکاتب چهارگانه دوره‌ی سوم فرهنگی یونان همه دارای اندیشه‌های سیاسی تربیتی بوده‌اند. مطالعه‌ی این اندیشه‌ها نشان می‌دهد که چگونه فلسفه‌ی غرب به ویژه فلسفه‌ی سیاسی آن در پیوند با جامعه و افراد آن قرار گرفته و جواب‌گوی نیازهای آن بوده است. در ادامه مطالعه‌ی دوره‌های اندیشگی یونان از منظر دغدغه‌ی توصیف شده وجه همت خواهد بود.

واژگان کلیدی: تربیت، سیاست، فلسفه‌ی سیاسی یونان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان: ali.alihosseni@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی اصفهان: fghaeimi@gmail.com

مقدمه

همه‌ی اقوامی که به مرحله‌ای معین از تحول می‌رسند بالطبع گرایش به تربیت دارند. تربیت فرایندی است که از طریق آن جامعه‌ی انسانی ویژگی جسمی و روحی خود را حفظ و به نسل آینده منتقل می‌سازد. آدمی صورت وجود اجتماعی و فرهنگی خود را تنها از طریق آن نیروهای خاص طبیعیش که آن صورت را پدید آورده‌اند یعنی اراده‌ی آگاهانه و خرد به نسل‌های آینده منتقل می‌تواند کرد. آدمی که موجود جسمانی و روانی است برای نگهداری و انتقال صورت نوعی خویش شرایطی بوجود می‌آورد و سازمان‌های برای پروردن تن و روح آماده می‌سازد که به محتوا و جوهر آن‌ها اصطلاح تربیت اطلاق می‌کنیم. تربیت کار فردی نیست و بلکه بر حسب ماهیت وظیفه‌ی جامعه است. سیرت جامعه در افراد نقش می‌بندد و عمل و رفتار آدمی از جامعه سرچشمه می‌گیرد. جامعه می‌کوشد افرادی را که دائم در آن پدید می‌آیند از طریق تربیت مطابق خواست و شیوه‌ی فکر خود شکل دهد. از این رو تربیت، فیضان بی‌واسطه‌ی آگاهی یک جامعه‌ی انسانی اعم از خانواده و اتحادیه‌ی شغلی و صنفی یا اتحادیه‌های فراگیر مانند قبیله و دولت بر معیاری خاص است. آگاهی عمومی بر ارزش‌های زندگی آدمی نیز دستخوش تحول است و این تحول خود یکی از مهم‌ترین عوامل موثر در جریان تاریخ تربیت است. ثبات ضوابط و ارزش‌های رایج بر استواری اصول و قواعد تربیتی یک قوم موثر است. بر این اساس تربیت عاملی است که فلسفه‌ی سیاسی از آغازین جرعه‌های پیدایش خود در دامان افراد جامعه پرورده شد و تمامی افراد جامعه در اعتلای آن با تجربه‌ها و لذت‌ها و آلام خود کمک نمودند. مطالعه و تحلیل این مسیری که تربیت و سیاست با یکدیگر پیمودند تاکنون توجهاتی را به سوی خود جلب نموده است. از جمله ورنر یگر در کتاب پایدیا و دیگر آثار خود منسجم‌ترین تلاش را در این رابطه صورت داده است. سایر متفکران نیز که به فلسفه‌ی سیاسی یونان باستان پرداخته‌اند گریزی به مسئله‌ی تربیت داشته‌اند. آنچه در این پژوهش مد نظر است بازخوانی و دریافت یک فهم کلی از دیدگاه‌های متفاوت به این آثار می‌باشد. تا تأکیدی باشد به اهمیت تربیت در اعتلای خرد و تفکر فلسفه‌ی سیاسی و پیوند این فلسفه با روح اجتماعی که در آن واقع است به گونه‌ای که به خوبی پاسخگوی مشکلات جامعه‌ی خویش باشد. بر این اساس در ادامه چگونگی این امر را در یونان باستان نشان خواهیم داد.

پیوند تربیت و سیاست در اندیشه هومر و هزیود

افلاطون با وجود انتقاد فلسفی به محدودیت ارزش تربیتی شعر بیان می‌دارد که بیشتر مردمان هومر را مربی همه‌ی یونانیان می‌دانستند. یونانیان همیشه شاعران را به عنوان مربی دیده‌اند. هومر معتقد بود تاریخ ادبیات مهم‌ترین و بزرگترین خلاق و شکل‌بخشی زندگی و سیرت یونانی است. اثر تربیتی شعر یونانی و مخصوصاً حماسه‌ی هومری اثر سبک و ساخت و شکل محتوای ذهنی و روانی آن است. شعر با ریشه دواندن در اعماق روح انسانی اثر تربیتی می‌بخشد و اعتقادی اخلاقی و اشتیاقی والا و آرمانی الزام آور برای عالم بشریت را منسجم سازد. هنر با دو شرط اساسی نیروی نامتناهی برای دگرگون ساختن روح آدمی دارد: (۱) اعتبار عمومی (۲) اثربخشی از طریق احساس مستقیم. اثر هنر در روح آدمی هم قویتر از اندیشه‌ی فلسفی است و نیرومندتر از خود زندگی واقعی است. دو حماسه‌ی بزرگ هومری بیش از هر نوع دیگر شعر آینده‌ی تمام نمای آرمان‌های تربیتی و فرهنگی یونانی‌اند. تاثیر هومر در طی عمر هزار ساله‌ی فرهنگ یونانی هرگز منقطع نگردیده است. هومر نماینده‌ی دوره‌ی آغازین فرهنگ یونانی است. این دنیای اشرافی سنن و معیارهای عالی حوزه‌ی زندگی والائری است که شعر هومر از آن نشأت گرفته و تغذیه کرده است. گیرایی عظمت سرنوشت پهلوانی مردان سلحشور زندگی حماسه‌ی ایلیاد است و خاصیت انسانی فرهنگ و اخلاق اشرافی الهام بخش حماسه‌ی اودیسه است ارزش تربیتی هومر کلی‌تر و عام‌تر از آن است و منجر به بحث صریح درباره‌ی این یا آن مسأله‌ی تربیتی یا به فقراتی با مضمون اخلاقی نیست. زنده نگه داشتن افتخارهای گذشتگان در سرودها فی‌نفسه عمل تربیتی است. افلاطون معتقد شاعر با هیجانی در شعرش ایجاد می‌کند به تربیت نسل‌های آینده همت می‌گمارد. حماسه و اسطوره برای یونانیان باستان نماینده‌ی اهمیت اشراف، افتخار و حفظ حرمت والائری آرمان‌ها روحیه‌ی انسان افتخارطلب می‌نماید. به همه چیز جنبه‌ی آرمانی بخشیده و وجود و نگاه داشتن سرمشق قهرمانی تربیتی در سرود پهلوانی را در تاریخ تربیت یونانی موقعیتی خاص می‌بخشد. آدمی را در حال نبرد با سرنوشت به منظور وصول به هدفی والا نشان می‌داد. اندیشه‌ی تربیت از حماسه‌ی نخست به شعر آموزشی و سرود پندآمیز و دسته جمعی سرایت می‌کند. حماسه ریشه‌ی همه‌ی انواع تربیت والای یونانی است. در سروده‌ی نهم انسان عمل‌کننده، اگر هم حاکم مطلق سرنوشت نباشد دست کم به یک معنی در ساختن سرنوشت خویش به طور ناآگاه شریک است (یگر، ۱۳۷۶: ۸۱-۱۰۶).

شاعر ایلید با آفریدن شخصیت اخیل پیش‌گان هراکلیت است که خوی آدمی را سرنوشت اومی‌داند. در سراسر حماسه‌ی هومر اندیشه‌ی فراگیر درباره‌ی طبیعت انسانی و قوانین ابدی حاکم بر جهان جلب توجه می‌کند. هماهنگی کامل میان طبیعت و زندگی انسانی اخلاق قوانین بنیادی نه قراردادی که در حماسه نمایان نه تنها در اشعار بلکه در تصورات دینی و سیاسی مردمان شرق باستانی نیز خدایان همیشه عمل‌کننده و عامل اصلی همه‌ی اعمال و آثار و انفعالات آدمیانند چنانکه در کتیبه‌های شاهان ایرانی و بابلی و آشوری و نوشته‌های دینی و تاریخ یهودی خدایان مسئول حقیقی همه‌ی رویدادها شناخته می‌شوند. مداخله و مشارکت خدایان در اعمال و انفعال‌های انسانی شاعر یونانی را مجبور می‌کند که در عمل و سرنوشت انسان معنایی مطلق و ابدی ببیند و آن‌ها را جزئی از نقشه‌ی کلی جهان تلقی کند و با والاترین معیارهای دین و اخلاق بسنجد. در حماسه‌ی هومری بذر فلسفه‌ی یونان نهفته است و در این حماسه اندیشه‌ی مرکزیت آدمی به روشنی نمایان است و این اندیشه از هر حیث نقطه‌ی مقابل اندیشه شرقی است که خدا را یگانه عامل همه‌ی رویدادها می‌انگارد و آدمی را صرفاً وسیله و آلت خدایی (سرنوشت) می‌داند (یگر ۱۳۷۶ ج: ۱).

یونانیان هزیود را دومین شاعر بزرگ خود می‌دانستند. دنیایی که هزیود به ما نشان می‌دهد غیر از دنیای اشرافی هومر است. کتاب «کارها و روزها» اثر هزیود که حاوی شرحی از زندگی روستایی مردم عادی ایونیا در سرزمین اصلی یونان در اواخر قرن ۸ م است و برای مطالعه‌ی تحول فرهنگی یونانی حایز اهمیت است. اگر حماسه‌ی هومری مبین این واقعیت بنیادی است که فرهنگ با پیدایی آرمان اشرافی و سجایای مختص انسان دلیر و اشرافی آغاز می‌شود. هزیود از روی دومین منبع فرهنگ و تمدن پرده بر می‌دارد که عبارت است از ارزش کار. به همین دلیل به شعر تعلیمی او عنوان «کارها و روزها» را داده‌اند. قهرمانی تنها جنگ پهلوان سلحشور با زمین نیست نبرد مداوم و بی‌صدای آدمی با زمین سخت و عناصر طبیعی نیز جنبه‌ی قهرمانی دارد و صفات و خصایصی را پرورش می‌دهد که برای شکل‌بخشی به آدمی ارزش جاویدان دارد. حاملان قدرت و فرهنگ اشراف صاحب زمین هستند، اما روستاییان نیز از استقلال فرهنگی و حقوقی شایان توجهی برخوردارند. بدین علت یونان زادگاه تمدن شده که کار در آن از زمره‌ی فضایل به شمار می‌آید. هزیود در شعر خود به نبرد حق و باطل می‌پردازد و احساس عمومی روستاییانی را به زبان می‌آورد و با شهامت تمام، اشراف رشوه‌خوار را به حرص مال‌اندوزی و سوء استفاده از

قدرت متهم می‌سازد. در آن زمان انسان روستایی مترادف با انسان بی‌فرهنگ نبود. در اشعار هزیود با دقت و ظرافت درباره‌ی بزرگترین مسائل زندگی انسانی سخن گفته می‌شود و آموخته می‌شود که از چه راه می‌توانند از تنگنای تلاش حقیر روزانه به محیطی پاکتر و آزادتر راه یابند.

در تصویری که روستاییان هزیود از تربیت و رفتار دارند اثری از آرمان سلحشوری و شخصیت یکپارچه و هماهنگ انسانی و توانایی همه‌جانبه در به کار بردن سلاح و سخن وجود ندارد. پایه‌ی تربیت در اینجا قواعد اخلاقی سنتی و معرفت عملی تغییرناپذیر و ضرورت کار مداوم روزانه است.

تربیت دولتی اسپارتی

فرهنگ یونانی نخستین بار در محیط زندگی اجتماعی دولت‌شهر صورت کلاسیک خود را یافته است دولت شهر چارچوبه‌ی اجتماعی تمامی تاریخ ادب و فرهنگ یونانی است و باید همه‌ی آثار نوشته تا پایان عصر عظمت آتن را همچون جزئی از محتوای این چارچوبه بررسی شود. روح شهر یونانی نخست در آثار منظوم به وجه صریح و قاطع به زبان آمد و زندگی ذهنی و معنوی جامعه را شکل بخشید. افلاطون در قوانین با بررسی آثار شاعران می‌کوشد آرمان‌های اصلی اندیشه‌های سیاسی یونان باستان را کشف و تشریح کند و که نتیجه‌ی آن تعیین دو دولت نمونه نماینده‌ی تربیت سیاسی قوم یونانی است: یکی دولت مبتنی بر قانون که از ایونیا نشأت گرفته است و دیگری دولت جنگجوی اسپارت. این دو دولت نماینده‌ی اصول سیاسی هستند که دقیقاً نقطه‌ی مقابل واقعیتی بنیادی در تاریخ سیاسی و فرهنگی یونان است آگاهی بر تضاد آرمان‌های سیاسی یونان برای دریافتن ماهیت فرهنگ این قوم و تضادهای درونی آن که سرانجام با هم آشتی می‌یابند و هماهنگ می‌گردند اهمیت اساسی دارد. اسپارت نه در تاریخ فلسفه موقعیتی ممتاز دارد نه در تاریخ هنر ولی در تاریخ تربیت اسپارت موقعیتی ممتاز دارد اثر خاصی که اسپارت به وجود آورده دولت اسپارت است. دولت در اینجا برای نخستین بار همچون نیروی تربیتی به وسیع‌ترین معنی کلمه نمایان است.

ارسطو در سیاست می‌گوید که تربیت در اسپارت تمرین نظامی یکجانبه بوده است. گزارش‌های باستانی، اسپارت را همچون سربازخانه‌ی دائمی منسجم می‌سازد. ولی این شیوه‌ی زندگی بیشتر ناشی از ترکیب عجیب جامعه بود نه از سودای جهانگیری. در دوره‌ی تاریخی شاهان دوگانه در زمان صلح عملاً فاقد قدرت بودند و تنها در میدان جنگ اهمیت و اقتدار باستانی خود

را دوباره بچنگ می‌آوردند. مجلس ملی اسپارت، اجتماع عادی سربازان به شیوه‌ی قدیم بود. این شورا که مقتدرترین مقام دولتی بود اختیار شاهان را محدود می‌ساخت و به حداقل تنزل می‌داد و بدین ترتیب مشکل تقسیم قدرت میان مردم و شاهان را از این طریق حل می‌کرد. در میان یونانیان مقررات نوشته‌نشانه‌ی حکمت و معرفت افرادی چون لوکورگوس می‌انگارند که همانند سقراط و افلاطون نیروی تربیت و حس اجتماعی را به مراتب قوی‌تر از هر قانون نوشته‌می‌دانسته‌اند. این شیوه‌ی فکر تا حدی درست است؛ زیرا هر اندازه که قدرت قانون بر مداخله در جزئیات زندگی و تنظیم آن‌ها کمتر باشد تربیت و سنت شفاهی اهمیت بیشتری می‌یابد.

زندگی اشتراکی مردان اسپارتی و خوان‌های همگانی و سازمان نظامی مطابق چادرهای جمعی میدان جنگ، تفوق زندگی اجتماعی بر زندگی فردی و خصوصی، تربیت دولتی پسران و دختران، و جدایی کامل طبقه‌ی کشاورز و پیشه‌ور از طبقه‌ی اشراف را که با فراغت کامل وقت خود را صرف سیاست و جنگ و شکار می‌کردند، همچون تحقق عمده‌ی و آگاهانه‌ی آرمان فلسفی تربیتی بدان‌سان که افلاطون در جمهوری پیشنهاد کرده است، تلقی کنند. در حقیقت آرمان افلاطون و دیگر نظریات فلسفی تربیتی از جهات متعدد بر سرمشق اسپارت مبتنی بود هر چند افلاطون در این سرمشق روحی تازه دمیده بود. مسأله‌ی اجتماعی همه‌ی متفکران بعدی یافتن راهی بود برای غلبه بر فردگرایی و شکل بخشی به آدمیان به نحوی که حس اجتماعی را در آن‌ها بیدار کند. پلوتارک می‌نویسد: «در آنجا مردان و زنان بزرگسال نیز در زیر چتر تربیت قرار داشتند. هیچ فردی آزاد نبود و به دلخواه خود زندگی نمی‌کرد. هرکس گویی در سربازخانه به سر می‌برد، زندگی منظمی را می‌گذراند و وظایف اجتماعیش معلوم و معین بود و اعتقاد راسخ داشت که به جامعه و کشورش تعلق دارد نه به خویشتن (یگر، ۱۳۷۶: ۱۳۹).

برای آنتیان پس از عهد پریکلس که آزادی فردی را ارجمندتر از هر چیز می‌دانستند، اسپارت پدیداری غیرقابل فهم بود. اما این اعتقاد وجود داشت که نظام اسپارت برای وصول به غایتی تربیتی بنا شده بود. متفکران به طور پیشینی بر این عقیده بودند که معنی و غایت نهایی دولت، تربیت است یعنی شکل بخشی به زندگی فرد شهروندان مطابق قواعدی که اعتبار مطلق دارند. یونانیان قرن چهارم ق.م بر این باور بودند که مسأله‌ی تربیت در نهایت مسأله‌ی دست یافتن بر معیاری مطلق برای رفتار آدمی است. گمان می‌بردند که پاسخ این مسأله را در اسپارت یافته‌اند زیرا نظام آن‌جا که بر پایه‌ی حقیقت مبتنی بود

خود این نظام را پسندیده و تأیید کرده بود. تفکر یونانی درباره‌ی اصول تربیتی به ذروه (اوج) خود رسیده بود و صاحبان نظریات تربیتی توجهی خاص به اسپارت یافته بودند و اگر این توجه پیدا نشده بود خبری از آن سنت به گوش ما نمی‌رسید. اهمیت و تأثیر فوق العاده کمال مطلوب اسپارتی در تحول بعدی آرمانی تربیتی یونانی بود.

پیوند تربیت و سیاست در اندیشه سوفسطائی و پیش از آن

یونانی‌ها، نسل جویندگان حقیقت ناشناخته بودند (آن‌ها با کنجکاوی فقط به تصویری ادراکی از چیزها به عنوان واقعیت اکتفا نکردند بلکه پیوسته به جستجوی آن بودند که چرا هستی مجرد است و...) تمدن‌های پیش از تمدن یونان نیز به مرز آگاهی و دانش رسیده بودند، اما دانش آن‌ها با الهیات متداول آن روزگار یا با اساطیر آمیخته و از آن جدایی ناپذیر بود. این فرهنگ و تمدن‌ها هر پدیده‌ی طبیعی را که در نظر آن‌ها ناآشنا بود با عوامل فرا طبیعی تفسیر و تعریف می‌کردند. به نظر آن‌ها همه جا پُر از خدایان بود (عالم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۲).

مردم ایونی: نخستین کسانی بودند که جرأت کردند حوادث اسرارآمیز و امور پیچیده‌ی جهان را با طبیعت تفسیر کنند. فرهنگ ایونی از مطابقت دور بود. ذهن از اسرار آزاد گردید اندیشه بندهای اساطیری را به تدریج گسست و عقل به تجسس طبیعی و علمی گرایید (عالم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۲).

در مکتب متافیزیکی که در برابر ماتریالیسم ساده‌ی اولیه‌ی مکتب ملطی به مدافعان گرایش ایده‌آلیستی در فلسفه گروید سقراط با آموزش‌های پیساگوراس پرورش یافت و آموزه‌ی آن‌ها بی‌تردید بر افلاطون تأثیر گذاشت. پیساگوراس به دنبال احکام (دینی) یا دستورالعمل زندگی بود تا به زندگی پیروان خود نظم دهد مانند دست نزدن به قوی سفید. اما عالی‌ترین انضباط این مکتب به موسیقی، فلسفه و ریاضیات مربوط بود که برای روح خوب و بهترین و عالی‌ترین شکل تطهیر و پالایش روح می‌دانست. آن‌ها متوجه وظیفه‌ی انسان نسبت به نفس خود و نفوس دیگران شدند چیزی که در بحث سقراط و اندیشه‌ی شبه دینی رواقیون و اپیکوری‌ها مشاهده شد. آن‌ها زندگی فکری را عالی‌ترین خیر و نیکی می‌دانند. باید به پرهیز از خواهش‌های نفسانی و پالایش جسم (منظور ایجاد تابو بوده) و پالایش جان با جستجوی دانش و خردمندی پرداخت. اساس نظریه‌ی پیساگوراس حق فرزنانگان برای فرمانروایی دولت بود و حاصل آن اعتقادی بود به پادشاهی از نوع تئوکراتیک که بر اتباع همانند خدا بر جهان حکم می‌راند. اصالت پیساگوراس در این بود که بررسی

علمی و بویژه ریاضیاتی را بهترین پالایش دهنده‌ی روح دانست. آشکار است که افلاطون دین بزرگی به آموزش‌های پیساگوراس داشت. افلاطون به رژیم غذایی به عنوان بخشی از ورزش اصرار داشت و ورزش قائده‌ی منظم زندگی یونانی بود. دو عنصر دیگر نظر او که موثر به افلاطون و فلسفه‌ی یونان بود طبقات سه‌گانه‌ی انسان‌های افلاطون و نظریه‌ی حد افلاطون و ارسطو بود. پیساگوراس در کارکرد اجتماعی سیاسی می‌خواهد اطاعت و فرمانبرداری مردم از طبقه‌ی آریستوکرات را نمودی طبیعی جلوه دهد. مکتب دیگر که به اندیشه و متعاقب آن آراء تربیتی بعد خود تلویحاً اثر داشت مکتب تغییرات پیاپی هراکلیتوس است. هومر با این عقیده که انسان‌ها قوانین عام حرکت تعیین و جهت و معنا ندارد. از سوی دیگر انسان‌ها بازیچه‌ی نیروی پنهانی تقدیرند و هیچکس از فرجام کار خود آگاه نیست. هزیود به حکومت تقدیر به انسان‌ها تباهی جسم و جان انسان عقیده داشت که زمینه ساز عقایدی که ماحصل آن‌ها اصل نسبیّت اخلاقی بود زمینه تغییر فراهم کردند. انسان معیار همه چیز شد. این مخصوصاً بر آراء تربیتی سوفسطاها موثر بود.

عصر سوفوکلس مصادف با آغاز جنبش ذهنی و روحی است که اثری عظیم در تاریخ بشر بخشیده است: جنبش «پایدیا» یا تربیت به معنی اخص. مسأله‌ی فضیلت از ابتدا با مسأله‌ی تربیت ارتباط داشت. در سراسر یونان همه‌ی افکار روی این مسأله بود که چه نوع تربیت به حصول فضیلت می‌انجامد. شرط مطرح شدن این سؤال این است که ما مراحل مختلف تحول تاریخی را مفهوم اشرافی فضیلت تا آرمان سیاسی شهروندی دولت‌شهر مبتنی بر قانون تشریح کنیم. به استثنای اسپارت که دارای نظام تربیتی خاص بود در هیچ جای یونان نظام تربیتی دولتی قابل قیاس با تربیت اشرافی کهن وجود نداشت و ابتکار خصوصی برای ایجاد نظامی تربیتی آهسته پیش می‌رفت. چنین می‌نماید که شهروندان دولت‌شهر جدید خیلی زود در جست و جوی روشی برای تربیت فرزندان خود مطابق آرمان جدید شهروندی برآمدند و با وجود اهمیتی که جامعه برای شخصیت فردی قائل بود مبتنی ساختن تربیت بر پایه‌ای جز عضویت جامعه‌ی سیاسی غیرقابل تصور می‌نمود و این در واقع والاترین قاعده‌ی بدیهی تربیت و مبدأ پایدیای یونانی بود. آن‌ها برای بهره‌وری از فضیلت به دنبال شکل بخشی به روح آدمی بودند. بدین سان جنبش تربیتی بزرگ که مایه‌ی امتیاز قرن‌های پنجم و چهارم ق.م و ریشه‌ی اندیشه‌ی تربیت اروپایی است در دولت‌شهر یونانی قرن پنجم آغاز گردید. هدف این جنبش در نظر یونانیان منحصراً تربیت سیاسی بود و آماده ساختن گروهی از مردمان

برای خدمت به دولت شهر. از نیاز عمیق دولت بدین گونه مردمان، اندیشه‌ی تربیتی پدید آمد که به نیروی «دانستن» به عنوان قدرت جدید روحی و افق گردید و آن را برای شکل بخشی به سیرت انسانی مورد استفاده قرار داد. به هر حال بخشیدن نقش فعال به همه‌ی شهروندان در حکومت که پایه‌ی اساسی دموکراسی است شرط وقوف بر مسائلی بود که اعتبار ابدی دارند و تفکر یونانی در آن مرحله‌ی تحولش چه برای خود و چه برای آیندگان مطرح ساخته است. نخستین هدف مربیان در این دوره در هم شکستن جهان بینی کهنه و از میان برداشتن اعتقاد اساطیری بر مزیت نژاد و خون بود زیرا این مزیت تنها در صورتی توجیه پذیر می‌نمود که بر نیروی عقل و اخلاقی مبتنی باشد.

جنبش سوفسطایی‌گری برای نخستین بار بدین اندیشه که فضیلت باید مبتنی بر دانستن باشد رواج کامل بخشید. ولی شاید ظهور متفکران بزرگ و تنش و تضادشان با جامعه سبب پیدایی جنبش تربیتی و نیرومند مانند جنبش سوفسطایی، نمی‌گردد اگر خود جامعه نیاز به گسترش افق ذهنی شهروندان از طریق آموزش و پرورش احساس نکرده بود. از این رو هدف جنبش تربیتی جدید که سوفسطاییان مسببش بودند تربیت رهبران دولت بود نه تربیت مردم، و این در حقیقت همان مسئله‌ی قدیم طبقه‌ی اشراف است که در شکلی نو روی می‌نماید. گرچه در آتن نظامی تربیتی تحت نظارت دولت وجود ندارد ولی در هیچ شهری مانند آتن امکان بهروری از تربیت مقدماتی حتی برای ساده‌ترین شهروندان، موجود نبود. اما سوفسطاییان از آغاز همیشه فقط به جوانان برگزیده روی می‌آوردند و تنها کسانی در حلقه‌ی شاگردان ایشان درمی‌آوردند می‌خواستند تربیت سیاسی کسب کنند و در اداره‌ی امور شهر شرکت جویند. تربیت سیاسی، به ضرورت تربیت استعداد سخنوری بود. کوشش سوفسطاییان در آموختن فضیلت سیاسی انعکاس مستقیم دگرگونی عمیق ساخت دولت بود. هنگامی که آتن از دولت شهری آرام و ایستا به امپراطوری پویای دوره پریکلس تغییر یافت، همه‌ی نیروهای وارد میدان فعالیت و رقابت، چه در داخل و چه در سیاست خارجی، گردید. مبتنی ساختن تربیت سیاسی بر عقل و هدف معقول، خود جزئی بود از استوار شدن تمامی زندگی آتنی بر پایه‌ی عقل. برای نخستین بار جنبه‌ی عقلی آدمی در مقام مقدم قرار گرفت و این دگرگونی سبب پیدایی وظیفه‌ی تربیتی جدیدی شد که سوفسطاییان کوشیدند انجامش دهند. مقصود سوفسطاییان تربیت ذهن و عقل بود و برای این کار از روشها و وسایل تربیتی بسیار گوناگونی استفاده می‌کردند. سوفسطاییان دو روش کاملاً متمایز برای تربیت ذهن داشتند: یکی

تربیت دایرةالمعارفی بود یعنی وارد کردن انبوهی از مواد علمی گوناگون به ذهن شاگرد، و دیگری تمرین و تربیت صوری همه‌ی جنبه‌های ذهن. بدیهی است که این دو روش متضاد فقط در مفهوم متعالی تربیت ذهنی و عقلی متحد می‌توانند شد. این سومین نوع تربیت سوفسطایی، تربیت سیاسی و اخلاقی بود. که در آن به آدمی همچون فردی تنها و انتزاعی نمی‌نگریست بلکه به عنوان عضو جامعه در نظر می‌گرفت. سوفسطاییان با وجود تفاوت‌هایشان وجه مشترک داشتند که همه آموزگار فضیلت سیاسی بودند و همه می‌خواستند با فعال‌تر ساختن قوای ذهنی و عقلی از طریق تمرین اعم از اینکه چه مفهومی در نظر داشتند - بدین فضیلت بیفزایند. سوفسطاییان رشته‌ی سنت تربیتی شاعران را به دست گرفتند. در عین حال انتقال نظریات تربیتی از شعر به نثر علامت استوار گردیدن تربیت بر پایه‌ی تعقل است (عالم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۹۸).

سوفسطاییان به رغم همه‌ی سخنانشان درباره‌ی تربیت مردمان برای به جامعه و تمرین فضیلت شهروندی، مردانی فردگرا به معنی واقعی بودند. تمامی این عصر به سوی فردگرایی پیش می‌رفت و سوفسطاییان نیز با آن همگام بودند بطوری که معاصرانشان حق داشتند آن‌ها را نمایندگان حقیقی روح عصرشان بخوانند. یکی از خصوصیات عصر این بود، که مردمانی می‌توانستند معاش خود را با فروختن دانش خویش تامین کنند. افلاطون می‌گوید دانش را مانند کالا وارد می‌کنند و به معرض فروش می‌نهند (عالم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰۰-۳۹۹).

روی هم رفته سوفسطاییان پدیداری بسیار مهم در تاریخ تربیتند. به کوشش آنان «پایدیا» به معنی آرمان و نظریه‌ی تربیت بوجود آمد و بر پایه‌ی عقل استوار گردید. از این رو باید سوفسطاییان را مرحله‌ی مهم در تحول «اومانیزم» (انسان گرایی) تلقی کرد هر چند «اومانیزم» عالی‌ترین شکل حقیقی خود را در جریان نبرد پیروزمندانه‌ی افلاطون با سوفسطایی‌گری و چیرگی بر آن، یافت. به هر حال سوفسطایی‌گری جنبشی موقت و ناقص است: جنبشی علمی یا فلسفی نیست بلکه استیلای مسائل دیگر، خاصه مسائل تربیتی و اجتماعی ناشی از دگرگونی زندگی اقتصادی و سیاسی بر علم طبیعی ایونایی است. اثر بی‌فاصله‌ی سوفسطایی‌گری کنار زدن علم و فلسفه بود: همان اثری که در زمان ما علم تربیت و جامعه‌شناسی و روزنامه‌نگاری بر علم و فلسفه بخشیده است. با این همه سوفسطاییان با تبدیل شکل سنتی تربیت قدیم که زمان هومر در قالب شعر تحقق می‌یافت به شکل زبان و شیوه‌ی فکر عقلی‌گری خودشان، و روشن ساختن مفهوم و هدف‌های تربیت، حوزه‌ی تاثیر علم ایونایی را به اخلاق و سیاست گسترش دادند و راه را برای پیدایی یک فلسفه‌ی سیاسی -

اخلاقی واقعی در جنب و حتی بر فراز علم طبیعی هموار کردند. نوآوری‌های صوری‌شان دیرپاتر از دیگر کارهایشان بود. بزرگ‌ترین ابداع‌شان بلاغت و سخنوری، در علم و فلسفه که بزودی از آن مستقل گردید، رقیب و مخالفی نیرومند یافت. در جنبه‌های کثیر و گوناگون تربیت سوفسطایی بذر فرهنگی قرن‌های بعد نهفته بود: نبرد میان فلسفه و سخنوری (یگر، ۱۳۷۶: ۴۰۰).

پیوند تربیت و سیاست در نگاه اندیشمندان بزرگ یونانی: سقراط، افلاطون،

ارسطو

سقراط تحصیلات و آموزش متداول جوانان آتن را یافت. افلاطون نوشته است که سقراط در جوانی در میان نظریه‌های گوناگون سوفسطائیان سرگردان بود. او می‌گفت که من مانند مادرم (که قابله بوده) اندیشه به دنیا می‌آورم. در فلسفه‌ی او روح شکاکیت و یا روحیه‌ی تحقیق وجود داشت. عده‌ای از این روش سقراطی یعنی خواستن تعریف‌های دقیق و درست تفکر روشن و تحلیل دقیق خشمگین می‌شدند و اعتراض می‌کردند که سقراط بیشتر از آنکه پاسخ دهد پرسش می‌کند و ذهن و فکر انسان را آشفته‌تر از پیش رها می‌نماید. نظام آریستوکراتیک پیشین انضباط و آموزش خاصی را بر شهروندان تحمیل کرده بود. این آموزش آن‌ها را برای جنگیدن تربیت و آماده می‌کرد و معیارهای مشخصی از درست و نادرست به آن‌ها داده بود. سقراط می‌گفت: عصر خرد اگر که باید سعادت برای انسانها آورد نه بدبختی باید نظام عقلانی تربیت را متداول کند. آموزش و تربیت جدید را سقراط فلسفه می‌نامید. یعنی دوست داشتن و جستجوی خردمندی. به جای آموختن اخلاق سنتی اصول عقلانی طرز رفتار و زندگی اجتماعی مد نظر قرار داد. سقراط با اندیشه ژرف خود شالوده نظام فردگرایی یونان را برنهاد. (عالم، ۱۳۸۵) تربیت قدیمی در ذهن فکر جوانان اندیشه جزمی درباره درست و نادرست جاگیر کرده است. فلسفه جدید یعنی خردگرایی باید بکوشد در همگان عقل فردی را پرورش دهد طوری که او فقط اندیشه‌های را بپذیرد که حقیقت می‌داند و درست می‌بیند و همه‌ی تبه‌کاری‌ها را رد کند نه از ترس مجازات بلکه به دلیل درک و فهم کامل آن‌ها. به نظر سقراط «هیچ کس خواسته و دانسته کار بد نمی‌کند» این سخن دو معنای نهفته دارد اول این اعتقاد که خطاهای بی‌شمار آدمیان همه ناشی از نقص تربیت فهم می‌باشد همه‌ی آدمیان درباره‌ی غایت نیکی با یکدیگر هم نظراند و آنچه میان آن‌ها تفاوت ایجاد می‌کند اختلاف بر وسایل نیل به آن است تفاوت در تحقق بخشی به غایات است که با درجه‌ی تربیت

فهم آن‌ها بسته است (گمپرتس، ۱۳۷۵ص ۶۰۱) سقراط در فلسفه‌ی خود، خود انضباطی عقل را مطرح می‌کند و دو وظیفه برای عقل مطرح می‌کند اول سنجش و رد کردن افکاری که نادرست و غیر واقعی است. دوم جایگزین کردن رشته‌ی جدید اصول پذیرفته شده برای عقل به جای این افکار نادرست و غیر واقعی. به عقیده‌ی سقراط آموزش‌های سوفسطاها فردگرایی بی‌پروا خیر جامعه و جماعت را نادیده می‌گیرد. به نظر سقراط زمانی که در اثر تربیت سوفسطاها محدودیت‌های اخلاقی و دینی برداشته می‌شود هریک از شهروندان آزاد می‌شوند هرکاری که خواستند انجام دهند. آموزش و تربیت به جای شفا دادن جامعه سبب بدتر شدن تضادها و کشاکش‌های اجتماعی می‌شود. به عقیده‌ی سقراط این همان بیماری بود که دموکراسی آتن از آن رنج می‌برد. مدیریت دولت به هزاران اندیشه‌ی پاک ترین ذهن‌ها و فکرها نیاز دارد. دولت چگونه قوی باشد اگر عاقل ترین مردان آن را رهبری نکنند. مدیریت حکومت باید با کسانی که عمیق ترین خردمندی و عالی ترین فضیلت دارند باشد. بنابراین او حکومت اکثریت را حکومت بی‌فضیلت‌ها و آشکارا نادرست می‌داند. هیچ فلسفه فردگرایانه در مقابل دولت نداشت. انسان را حیوان سیاسی و رشد و تحول او را مدیون دولت دانست. او جوانان آتن را علیه فساد سیاسی و اخلاقی حکومت آماده شورش کرد. و اعدام او اعتراض نظام کهن بود بر ظهور و رشد فردگرایی. تفاوت سقراط و سوفسطاها را اگر بخواهیم بیان کنیم: (۱) سقراط فکر می‌کرد آموزش و تربیت باید سبب رشد توانایی کلی فرد شود. سوفسطاها فکر می‌کردند آموزش و تربیت وسیله‌ی کسب توانایی عمل به روش خاصی است. (۲) هرچند که سوفسطاها و سقراط می‌خواستند انسان‌ها شهروندان خوبی بار آیند اما از لحاظ روحیه و روش آموزش و تربیت تفاوت داشتند. حقیقت برای سقراط مهم، شورش علیه سنت و اقتدار نمی‌پذیرفت. سوفسطاها ذهن‌گرا هستند و معتقدند نیکی را نمی‌توان آموخت. (۳) سقراط بر خلاف سوفسطاها از آموزش فلسفی سیاستمداران طوری که آن‌ها با بنیاد‌های علم سیاست آشنا شوند هواداری می‌کرد. (۴) فلسفه یونان استعاری و تشبیهی و فلسفه سوفسطاها انسان‌گرایانه است. انسان‌گرایی سوفسطاها در نزد سقراط به اوج خود رسید. سقراط عقلانیت انسان و خدا را موعظه کرد و گفت تا زمانی که به این دو اعتقاد نیابیم آموزش و تربیت سالم یا جامعه‌ی سعادت‌مندی نخواهیم داشت. او حقوق و ضرورت آزادی اندیشه را اعلام کرد به دولت احترام گذاشت. رد کل به نظر سقراط تربیت یک فرایند طبیعی و بی‌پیرایه است که نه نیازی به مدرسه دارد و نه صورتی گروهی. و هدف تربیت فهمیدن و فهماندن حقایق

و تربیت اخلاقی و سیاسی جوانان است. سقراط گفت همه یکسان به تربیت حقیقی نیاز دارند و همه جا عرصه‌ی تربیت است. او نقاد تربیتی مهمی است. سقراط با حکومت عامه مخالفت کرد چون آن‌ها تحت نفوذ احساساتند. به نظر سقراط تربیت مستلزم تمسک به آرمان‌هاست و وظیفه‌ی او این بود که حکمت را به مردم آتن بیاموزد. سقراط نشان داد که خدا را بیش از مردم آتن اطاعت می‌کند (مایر، ۱۳۷۴).

فلسفه‌ی تربیتی افلاطون بر آرمان‌های سیاسی او تکیه دارد او در جمهوری سه طبقه را شرح می‌دهد: فیلسوف شاهان که حکومت می‌کنند، نگهبانان که از دولت دفاع می‌کند و افراد معمولی که کارهای پست را انجام می‌دهند. افلاطون عقیده دارد که تربیت، اخلاق، سیاست و اقتصاد واحد تفکیک‌ناپذیری را در جهت مدینه‌ی فاضله تشکیل می‌دهد. به نظر افلاطون دولت مظهر بالاتر منافع فرد است بنابراین معیارهای تربیتی را وضع می‌کند. افلاطون در تمام عقاید خود از معیارهای تربیتی اسپارت الهام می‌گرفت و عقیده داشت که تربیت آتنی به هرج و مرج کمک می‌کند (مایر، ۱۳۷۴: ۱۴۲). افلاطون توصیه می‌کرد که اصولاً زنان هم باید عین کارآموزی مردان را ببینند. افلاطون طرفدار اصلاح نژاد و اختفا یا نابودی کودکانی که شایستگی ندارند بود. به جز برای بردگان زناشویی باید توسط دولت تحت نظم درآید. به نظر او پرستاری و بار آوردن کودکان به اندازه‌ای مهم است که نباید در اختیار افراد خصوصی گذاشته شود. «کودکان باید از مادران جدا در پرورشگاه دولتی پرورش داده شوند و مادران تحت کنترل بچه‌ها را ملاقات کنند» (Lines, 2009: 43). افلاطون سطوح تربیت این گونه توصیف می‌کند: سنین خرد سالی یعنی تربیت تا سه سالگی را مهم می‌شمارد و معتقد است در این سنین عادت خوب در کودک پرورش می‌یابد از سه تا شش سالگی تربیت غیر رسمی که رفتار بد را با تدابیر انضباطی شش تا سیزده سالگی سن تفکیک و آمیزش از شانزده تا بیست سالگی تعلیمات نظامی و تمرینات بدنی بعد از بیست سالگی شایسته است فقط دانش آموزان مستعد به برنامه‌ی تربیتی خود ادامه دهند و از سی سالگی فیلسوف شاهان آینده به تحقیق در فلسفه و سلوک عقل می‌پردازند و از سی و پنج سالگی برای هدایت دولت شایستگی دارند. سپس در پنجاه سالگی باید از کار کناره گیرند و با تفکر و عبادت زندگی کنند (جمهور، ۱۳۹۰: ۴۳۷-۴۴۶). افلاطون نظام آموزشی را سخت در لگام دارد (ردهد، ۱۳۷۳: ۳۶). تاثیر بد و حتی گاهی درمان ناپذیر تربیت و عادات بدنی شرارت آمیز و تعلیم و تربیت ناقص یا محیط عیبناک مسوول اغلب بیماری‌های نفس‌اند که می‌توانند به اسارت نفس منتهی شوند»

(ورنر، ۱۳۴۷: ۸۹-۹۰). به نظر افلاطون انسان جویای کمال باید به حکومت قانون در اجتماع رضا دهد و قوانینی را که زندگی اجتماعی را ممکن می‌گرداند و مایه‌ی نیک رفتاری افراد می‌شود. بدین‌سان فرمانروا دو وظیفه دارد: یکی حفظ سازمان اجتماعی و دیگری فراهم آوردن موجبات کمال سرشت افراد، و این دو وظیفه از هم جدا نیستند بلکه دو روی یک امرند. پس فرمان راندن به معنای درست خود همان تربیت است و تربیت کردن عبارت است از پروراندن فضایی که طبیعت در آدمی به ودیعه نهاده است. این عقیده‌ی افلاطون در زمان ما بر مدافعان آزادی فردی گران می‌آید زیرا تربیت باید دولتی و عمومی باشد و متفکران آزادی خواه از جمله جان لاک، معتقدند که قوانین رسمی فقط باید به تنظیم امور مربوط به مالکیت اتباع کشور قناعت کنند، نه از آن روکه مالکیت مهم‌تر از تربیت فضایل معنوی است بلکه بدین سبب که فضایل معنوی را به حکم قانون نمی‌توان پدید آورد. همچنین تربیت دولتی باعث یکسانی تدریجی خصوصیات اخلاقی اتباع و برتری جامعه بر فرد و فدا شدن فرد در راه مصلحت جمعی می‌انجامد. ولی افلاطون مدعی است که طبیعت، مصلحت فرد و جامعه را هماهنگ کرده است به نحوی که تسلیم به مقتضیات زندگی اجتماعی مانع از احراز سعادت فردی نیست. افلاطون نخستین کسی بود که در تهیه‌ی برنامه‌ی آموزش دانشگاهی در غرب پیشگام شد و آکادمی او اگر چه پس از مدرسه ایزوکرآت و سوفسطاییان پدید آمد در واقع نخستین دانشگاه اروپایی بود (عنایت، ۱۳۸۶: ۵۴-۵۵). او اصرار دارد که تربیت فکری و اخلاقی را یکسان باید ارج نهاد. او تربیت بدنی و موسیقی را برای پرورش سجایای اخلاقی همه‌ی افراد لازم می‌داند. کار تربیت باید در دست دولت باشد زیرا اهمیتش برای سعادت جامعه بیشتر از آن است که به خواست و هوس افراد واگذار شود. بنابراین باید مواد آموزشی را معین کند و بر تعلیم آن‌ها نظارت داشته باشد. افلاطون محتوی هنر و ادبیات مورد نقد قرار داده است درست نبود، نظارت، سانسور و استفاده دولتی بر اساس اصول تربیت ضرورتی دانست و او وزیر آموزش و پرورش همچنین شورای شبانه در جهت این مسئولیت‌ها تعیین می‌کند (افلاطون، ۱۳۵۴). آزادی‌خواهان با افلاطون در می‌افتند و روشی را که او توصیه می‌کند مبادین روح حکومت ملی و راهگشای خودکامگی می‌دانند (مایر، ۱۳۷۴: ۱۴۶).

از دیدگاه ارسطو طبیعت بالقوه‌ی انسان‌ها پس از برآورده شدن نیازهای زیستی و بقای نسل آن‌ها سرانجام در جامعه‌ی سیاسی فعلیت می‌یابد و از کمال برخوردار می‌شود. فقط دولت در موقعیتی است که می‌تواند همه‌ی

نیازهای انسان را تأمین کند. به عقیده‌ی ارسطو هدف و غایت جامعه‌ی سیاسی یا دولت کمال و سعادت آن‌ها در فعالیت و کاربرد فضیلت است. هدف بهتر زیستن است. دولت آرمانی وظیفه‌ی دست یافتن به کمال اخلاقی شهروندان را به طور کامل بر عهده دارد. اما می‌شود دولتی کامل نباشد اما خوب باشد. انسان‌ها می‌توانند احتمالاً با بدترین دولت‌ها بهترین کارها را که می‌توانند بکنند. معیار خوب و عادلانه بودن دولت توانایی آن به تأمین منافع عمومی است. ارسطو معتقد بود انسان‌ها کامل نیستند و بنابراین هیچ فیلسوف شاهی نیز کامل نیست. ارسطو برای ارائه‌ی نظری قابل عمل در مقابل پیشنهادهای افلاطون و فالپاس گفت که عادلانه است خواسته‌های مردم را برابر کرد نه اینکه توزیع برابر مالکیت را فراهم آورد و این گونه تغییرات اخلاقی نیازمند تربیت طبق قوانین خوب است. بنابراین بهتر است انسان‌ها را تربیت کرد تا مالکیت خود را به نفع عموم به کار ببرند نه اینکه کوشید مالکیت را برابر کرد. ارسطو به هواداری افلاطون از فرمانروایی نخبگان و متروک گذاشتن حاکمیت قانون حساس بود و می‌گفت استبداد یعنی از دست رفتن آزادی و شأن فردی شهروندان. بهترین دولت آن است که به شهروندان خود بیشترین کمک را بکند تا به زندگی خوب دست یابند. این امر از سه طریق ممکن اول موهبت طبیعی که فراسوی مهار و نظارت دولت است. دو راه دیگر عادت درسی و اصل عقلانی (توانایی استدلال) که این دو را می‌توان از راه تربیت اصلاح و بهتر کرد (عالم ۱۳۸۵: ۱۳۴).

مهم‌ترین وظیفه‌ی قانون‌گذار آن است که این صفات و خصوصیات را چنان در شهروندان ارتقا بخشد که به همه بیشترین امکان دست یافتن به زندگی بهتر را بدهد از این پس بحث‌های ارسطو درباره‌ی طرح‌های آرمانی دولت به طور عمده به توضیحات درباره‌ی تربیت تغییر یافته است. دولت خوب برای دست یافتن به خوبی تربیت می‌کند. بنابراین مسئله‌ی عمده به نوع نظام تربیتی که باید برقرار کرد مربوط می‌شود. نظام تربیتی باید برای همه‌ی شهروندان و مورد پشتیبانی همگان باشد نه به صورت یک نظام خصوصی باشد. دولت خوب دولت پیران که بر جوانان حکم اما جوانان هم که برای اطاعت از حکومت آزاد تربیت یافته‌اند برای حکومت کردن هم تربیت خواهند شد آنکه اطاعت را یاد نگیرد نمی‌تواند فرمانروایی خوب باشد نظام خوب تربیت چنان طراحی شده که انسان خوب بار آورد. به نظر ارسطو اسپارت سقوط کرد نظام تربیت بر بخش اطاعت نفس و فعالیت‌های جنگی اصرار داشت و ابزار و وسایل زندگی خوب را در حد هدف زندگی خوب دید (عالم ۱۳۸۵: ۱۴۴).

به نظر ارسطو نادرستی و ناهماهنگی شیوه‌ی کنونی تربیت از روشن نبودن هدف آن و اختلاف نظر درباره‌ی آن است. یعنی افراد نمی‌دانند که آیا باید به کودکان چیزهایی را آموخت که سودمند باشد یا باید نهاد کودکان را نیک بار آورد و داشتن آن‌ها افزود. با تربیت انسان با فضیلت و نیک وقتی به سعادت دست می‌یابد که بین طبیعت و عادت و خرد تعادل ایجاد کنیم (مایر، ۱۳۸۵).

آراء تربیتی در دو کتاب (سیاست و اخلاق نیکو ماخوس) به شیوه‌های آموزشی و پرورشی بر اساس وضعیت جامعه‌ی زمان خود می‌پردازد. نظریه‌ی صریحی درباره‌ی بشر دارد. بر پرورش عقل تاکید می‌کند که کلیت زندگی را درک و بی‌نظمی را نظام بخشد. ارسطو اوقات فراغت را مهم‌ترین رکن تربیت می‌داند و می‌گوید فرد تنها در اوقات فراغت می‌تواند تفکر و تأمل کند و از قوای عالی‌تر خود آگاه شود ارسطو کار را فعالیت درجه‌ی دوم می‌داند و از این لحاظ نماینده‌ی نظر مردم آتن درباره‌ی زندگی است. ارسطو آرمان عدالت را در تربیت و سیاست یک مفهوم اساسی می‌شمارد و می‌گوید هدف قانون‌گذار ایجاد افراد خوب است و این بدین معناست که تربیت باید با نتایج کاربردی سنجیده شود نه نظری. نقص اساسی آرمان تربیتی ارسطو تمایلات ضد دموکراسی آن است ارسطو نسبتاً عقیده‌ی مبتدلی دارد از بردگی دفاع می‌کند و فرهنگ ملل دیگر را خوار می‌شمارد. به علاوه اهمیت تعلیمات حرفه‌ای را که لازمه‌ی کمال هر تربیت آزادی است را از یاد می‌برد. عظمت ارسطو در تاکید بر آنست که بر خرد می‌کند و می‌گوید انسان با به کار بردن خرد از طبیعت حیوانی خود برتر می‌رود و از راه بینش خردمندانه انگیزه‌های عاطفی خود را کنترل می‌کند (مایر، ۱۳۷۴: ۱۵۴).

مکاتب چهارگانه‌ی دوره سوم فرهنگی یونان باستان

دوره‌ی سوم فرهنگی یا عصر انحطاط، دوران افول و خاموشی فرهنگ و تمدن و به تبع آن تعلیم و تربیت بود، یعنی در این دوران نظر بدیع و جالب توجهی در زمینه‌ی آموزش و پرورش ابراز نشده است. با روی کار آمدن اسکندر کبیر روزگار آزادی و استقلال دولت شهر یونانی واقعا از بین رفته و به گفته‌ی کاپلستون (ج ۱، ۱۳۷۵: ۴۳۵) در این دوران باید از تمدن یونانی مآبی (هلنیستی) (انتشار فرهنگ یونانی) سخن گفت تا تمدن یونانی (هلنی). در این دوران اغلب از چهار گرایش فکری و مکتب فلسفی سخن می‌گویند که به هریک به‌طور مختصر اشاره خواهیم داشت (کاردان، ۱۳۸۱: ۴۰-۳۹):

۱) مکتب اپیکوری: سعادت را در خوش زیستن و درک لذات زندگی

می‌دانستند و خوشی راستین را در لذات پایدار و آسودگی خاطر بر می‌شماردند. اپیکور از مهم‌ترین افراد این مکتب بود.

۲) مکتب رواقی: وظیفه‌ی فیلسوف را تعیین تکلیف انسان در زندگی و دستورات اخلاقی می‌دانستند و جبری مذهب و وحدت وجودی بودند و انسان را عالم صغیر و طبیعت را عالم کبیر می‌دانستند. زنون از بنیان‌گذاران این مکتب بود.

۳) مکتب کلبی: پیشرو این مکتب آنتیسنس یکی از شاگردان سقراط بود. این فرقه برخلاف مکتب نخست فضیلت را در ترک لذت‌ها به طور کلی می‌دانستند و نسبت به آداب و رسوم اجتماعی بی‌اعتنا بودند. زنون از مشهورترین افراد این گروه بود.

۴) مکتب شکاکان: این گروه که پیرو پروتاگوراس سوفسطایی بودند نیل به حقیقت را محال و انسان را ملاک و میزان حقیقت می‌دانستند. سرگروه این مکتب پیرهون بود.

آنچه از نظرات و اعتقادات این مکاتب در رابطه با انسان و اجتماع می‌توان در رابطه با تربیت استنباط کرد این است این مکاتب به وجود و اطاعت از هیچ نهادی اعتقاد و التزام نداشتند بر این اساس نمی‌توانستند برای تربیت نهادی را تربیت کنند یا آن را به گروه خاصی واگذار کنند. به دولت نیز وقعی نمی‌گذارند که بخواهند امر تربیت را به آن واگذار کنند بلکه برعکس پیروان خود را به بی‌اعتنای به تشویق می‌کردند.

نتیجه‌گیری

تربیت یا پایداری در یونان جوهر ساده‌ی مثنی تصورات مجرد نیست بلکه خود تاریخ یونان است تاریخ واقعیت انضمامی سرنوشت قوم یونانی. تاریخی که انسان یونانی شکل ماندگار به آن بخشید. اراده‌ای در مقابل سرنوشت ایستاد و با آگاهی تدریجی هدف روشن‌تر و آن ساختن انسانی والاتر بود. یونانیان حاصل خلأ روانی خود را به صورت پایداری یا فرهنگ همچون ارثیه به دیگر اقوام دوره‌ی باستان منتقل ساختند. بدون اندیشه‌ی فرهنگ یونانی نه دوره‌ی باستان همچون واحد تاریخی وجود می‌داشت و نه دنیای فرهنگی باختر زمین. موضوع پایداری شکل بخشی به سیرت انسان یونانی به عنوان شالوده‌ای برای بررسی تمامی تاریخ یونان باستان است.

منابع

- افلاطون (۱۳۵۴)، قوانین، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: صیغعلیشاه.
- افلاطون (۱۳۹۰)، جمهور، ترجمه فواد روحانی، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ردهد برایان (۱۳۷۳)، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کاخی و اکبر افسری، تهران: آگاه.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۵)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، جلد ۱، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- عنایت، حمید (۱۳۸۶)، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران: نشر زمستان.
- فروغی محمد علی (۱۳۹۰)، سیر حکمت در اروپا، تهران: انتشارات زوار.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵) تاریخ فلسفه، جلد اول: یونان و روم، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاردان، علی محمد (۱۳۸۱)، سیرآراء تربیتی در غرب، تهران: انتشارات سمت.
- گمپرتس تئودور (۱۳۷۵)، متفکران یونانی، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- مایر، فردریک (۱۳۷۴)، تاریخ اندیشه‌های تربیتی، ترجمه علی اصغر فیاض، جلد ۱، تهران: سمت.
- معنوی پور، داود (۱۳۸۹)، فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: نشر دوران.
- ورنر، شارل (۱۳۴۷)، حکمت یونان، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشرزواره.
- یگر، ورنر (۱۳۷۶)، پایدیا، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد ۱ و ۲ و ۳، تهران: انتشارات خوارزمی.

Lines, Patricia M. (2009) (Shackling the Imagination: Education for virtue in Plato and Rousseau, National Humanities Institute, Volume XXII, Nos. 1 and 2